او همیشه قصّه هایش را ناتمام می‌گذاشت تا بچّه ها منتظر دیدار بعدی و شنیدن بقیه‌ی قصّه باشند. برای عروسک هایشان لالایی می خواند و تفنگ پلاستیکی پسربچّه ها را رو به دشمنان نشانه می‌رفت. حتّی مسئولیت سنگینی که داشت، نمی توانست مانع بازی کردنش با فرزندان شهدا باشد. حسین به دعایی که از لب های آنان جاری می شد، اعتقاد عجیبی داشت. بچّه ها دست های کوچک خود را به آسمان می‌گرفتند و برای پیروزی رزمندگان اسلام دعا می‌کردند.

آن روزها حسین احساس می‌کرد، به دعای این قلب‌های پاک به شدّت محتاج است. عملیات پیش رو، خیلی مهم و حسّاس بود. مردم می‌دانستند خرّمشهر، خونین‌شهر مظلومی است که متجاوزان، آن را به اشغال درآورده‌اند. آزادی خرّمشهر، آرزوی همه‌ی مردم ایران بود. رزمندگان در حال آماده‌سازی خود بودند. این بار باید ضربه‌ی نهایی از منطقه‌ی خرّمشهر – شلمچه وارد می شد؛ جایی که دشمن برای نیروهایش دژی تسخیرناپذیر ساخته بود تا برای همیشه خرّمشهر را در اشغال داشته باشد. اوّلین گروه رزمندگان به دشمن حمله کرد. آتشبارهای بعثی یک دم، خاموش نمی شدند. دود و آتش، فضای منطقه را پر کرده بود. بعد از نبردی سخت، رزمندگان در میان بارانی از گلوله، وارد شدند. حسین می‌گفت: «مهم‌ترین منطقه، شلمچه است؛ باید همان‌جا نیروهای دشمن را درهم بکوبیم!»

شور و شوقی وصف‌ناپذیر، وجود حسین را دربرگرفته بود. او و هم‌رزمانش در نقطه‌ای قرار گرفته بودند که مردم ایران هر روز و شب برای آزادی آن دعا می‌کردند. خرّمشهر بوی «جهان‌آرا» و دوستان شهیدش را می‌داد. دیگر برای آزاد کردنش جای درنگ نبود. او برای نفوذ به سپاه دشمن، یاران خود را آماده کرد. دشمن، چند گُردان تازه نفس خود را برای

پاسخ صفحه به صفحه درس فارسی پایه چهارم؛ طراح: سمیرا ابوالقاسمی

مسئولیت: وظیفه
عملیات: فعالیت ها، کارها
آتشبار بعثی: توپ های جنگی مربوط به رژیم بعث
مانع: سد
متجاوزان: کسانی که ظلم می کنند
یک دم: یک لحظه
اعتقاد: باور
اشغال: تصرف کردن، به زور گرفتن
در هم بکوبیم: شکست دهیم
به شدت: زیاد
دژ: قلعه
وصف ناپذیر: غیرقابل توصیف
محتاج: نیازمند
تسخیرناپذیر: قابل تصرف کردن نباشد
درنگ: توقف، مکث